

کتاب‌المشاعر، دوره اول

بررسی فهرست کتاب، جلسه ۴

آیت الله علی رضایی تهرانی

۱۴۳۷/۰۱/۱۲ هجری قمری مقارن با ۱۳۹۴/۰۸/۰۴ هجری شمسی

«أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ»

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ وَبِهِ نَسْتَعِينُ، إِنَّهُ خَيْرٌ مُّوَفَّقٍ وَمُعِينٌ»

در این کلاس منبع اصلی بحث ما کتاب مشاعر مرحوم صدر المتألهین (رضوان الله تعالی علیه) است. کتاب مشاعر از کتاب‌های پراقبال مرحوم صدر المتألهین است. سر مسئله هم این است که اگر بخواهیم برای حکمت صدرایی فصل مقوم ذکر کنیم، چنانچه قبلاً گذشت، این فصل مقوم، بحث اصالة الوجود است. بحث اصالة الوجود زیر مجموعه مباحث وجودی است. در کتاب مشاعر، مباحث وجودی خوب به رشته بحث کشیده شده است و لذا کتاب مشاعر از هنگام نگارش مورد اقبال صاحب نظران قرار گرفته است. شروح مختلف، نسبتاً ترجمه‌های متعدد، به فارسی، به فرانسه، به انگلیسی یعنی به زبان خارجه.

برگه‌ای که در خدمت شما هست، فهرست کتاب مشاعر است براساس چاپ مرحوم پروفیسور هانری کربن. می‌دانید مرحوم پروفیسور هانری کربن، پروفیسور بودند و صاحب کرسی بودند در دانشگاه سوربن فرانسه، با حکمت و عرفان اسلامی و ایرانی آشنا شدند، علاقمند شدند، مکرر به ایران سفر کردند، با علامه طباطبایی و شاگردان ایشان، سید حسین نصر، آقای دینانی، آقای سید جلال آشتیانی، با اینها ارتباط گرفتند و انصافاً خدمات فراوانی کردند. الان در مغرب زمین آن مقداری که از حکمت متعالیه اطلاع و آگاهی وجود دارد، یکی از سرچشمه‌های این اطلاع و آگاهی مرحوم پروفیسور هانری کربن است. دوستان ایشان تردید دارند آیا ایشان مسلمان و شیعه شدند یا نه! مرحوم علامه طباطبایی معتقد بودند که ایشان شیعه شدند و شیعه از دنیا رفتند. یک خاطره‌ای هم از هنگام وفات ایشان داشتند که آن خاطره دلالت داشته بر اینکه ظاهراً ایشان به تشیع گرویدند. حالا چه شیعه شده باشند چه نشده باشند، بسیار به امام زمان (علیه السلام) اعتقاد داشتند و دعاهای صحیفه مهدویه را که ما شیعیان اصلاً این صحیفه را نداریم در خانه‌هایمان، ایشان دعاها را حفظ بود و از حفظ می‌خواند و اشک می‌ریخت.

کتابی که من دارم، من از مشاعر چهار نسخه دارم. یکی این نسخه است که متن کتاب مشاعر به عربی است، تصحیح شده، گرچه هنوز اغلاطی دارد. ترجمه مال میرزا عبدالملک عماد الدوله است. ترجمه فرانسوی مقدمه و تعلیقات فرانسوی، همه از هانری کربن هست و جزء منشورات انجمن فلسفه و حکمت ایران است که آنها چاپ کردند و البته امتیاز چاپ را دادند به انتشارات طهوری و کارها را او انجام داده است.

به هر حال این کتاب عناوینش مشعر و شاهد است؛ یعنی کتاب متضمن مشاعری است و این مشاعر متضمن شواهدی است. مجموعاً ما در کتاب هشت مشعر داریم، در مشعر هشتم دو مشعر داریم. در مشعر دوم سه منهج داریم و این بسیار عجیب است!

در یک کتاب کوچک، این به هم ریختگی عناوین چرا اتفاق افتاده است؟ قابل دقت و قابل توجه است.

ببینید چون در آغاز کتاب هستیم، مجبور هستیم مقداری بحث را باز کنیم؛ مرحوم ملا صدرا در مقدمه کتاب این گونه فرمود که کتاب مشاعر من از یک فاتحه و دو موقف تشکیل شده است. ساختار کتاب که در مقدمه آن گفته شده، فاتحه یعنی سرآغاز یا پیشگفتار، موقف اول و موقف دوم. این ساختار اساسی است.

حالا جناب ملا صدرا می‌فرماید هر کدام از اینها مشاعری دارند، مشعر یک، مشعر دو، مشعر سه و غیره. این ساختاری است که در مقدمه کتاب، مرحوم ملا صدرا بیان فرمودند. من آخر مقدمه را دو سطر است، برای شما بخوانم: «وجعلت الرسالة منطوية على فاتحة وموقفين^۱»، من این رساله را منطوی و مشتمل ساختم بر یک فاتحه و دو موقف، «وکلّ منهما مشتمل على مشاعر»، هر یک از این فاتحه و این دو موقف مشتمل است بر مشاعری. ما الآن وقتی کتاب را ورق می‌زنیم، می‌بینیم ما داریم: «لفاتحة في تحقيق مفهوم الوجود و أحكامه و اثبات حقیقته

«وأحواله»^۲، فاتحه یا بگو مقدمه کتاب یا پیشگفتار کتاب در ارتباط با مفهوم وجود، تحقیق احکام وجود، اثبات حقیقت وجود و تبیین احوال وجود است. این فاتحه را که بررسی می‌کنیم، می‌بینیم که کأن تا آخر فاتحه است؛ یعنی ما چیزی به اسم موقف نداریم! فرمود در کتاب یک فاتحه است و دو موقف. ما در این کتاب موافقی نمی‌بینیم! این یک.

پس من این‌جا می‌نویسم: ملاحظات یا به قولی نکات و موارد قابل توجه؛ الآن داریم نسخه‌شناسی می‌کنیم که بالاخره روی این کتاب کار کنیم.

در کتاب از دو موقف یاد شده که در مقدمه خبری نیست!

ما در کتاب از دو موقف یاد شده، در مقدمه خبری نمی‌بینیم. هر چه ورق می‌زنیم، می‌بینیم همه چیز هست و این دو موقف نیست. این یک مطلب.

در آخر کتاب، ما در برابر فاتحه، خاتمه‌ای داریم که در مقدمه از آن یاد نشده است. این هم نکته دوم است. ما

در کتاب در کنار فاتحه که در کتاب از آن یاد شده است، یک بخشی داریم تحت عنوان خاتمه. من عبارت ایشان

را بخوانم: «خاتمة الرسالة»^۳، که بحث برهان صدیقین و اینهاست. با این شروع می‌شود: «إعلم ان الطريق إلى الله

تعالی كثيرة، لأنه ذو فضائل وجهات غير عديدة، (ولكل وجهه هو مؤلها) ۴، لكن بعضها أنور وأشرف وأحکم و

أشد البراهين وأوثقها وأشرفها إليه وإلى صفاته وأفعاله، هو الذي لا يكون الوسط في البرهان غيره. فيكون الطريق إلى

البغية من البغية، لأنه البرهان على كل شيء. وهذه سبيل جميع الأنبياء والصدّيقين»^۵، که این عبارات تقریباً عیناً در

اسفار جلد شش تکرار شده است. کأن صدرا یا اسفار را از روی مشاعر نوشته، یا مشاعر را از روی اسفار نوشته

است؛ یعنی عبارات هشتاد در صدش عین عباراتی است که صدرا در اسفار دارد.

ببینید پس یک: ما در کتاب از دو موقف یاد شده خبری نداریم.

دو: در آخر کتاب، ما در برابر فاتحه، خاتمه‌ای داریم به نام «خاتمة الرسالة»^۶، که در مقدمه از آن یاد نشده است!

دقت فرمودید؟

می‌رویم در مشعر هشت، ما سه تا منهج داریم؛ منهج یک، منهج دو، منهج سه. در منهج اول ما هشت تا مشعر

داریم. در منهج دوم ما چهار تا مشعر داریم. در منهج سوم که حالا برای شما هم متأسفانه یادشان رفته بگیرند،

ما سه تا مشعر داریم. خاتمه را هم داریم. فاتحه داریم، خاتمه داریم که دو صفحه بیشتر نیست. فاتحه شما شده

هشت تا مشعر، مشعر هشتم شما شده سه تا منهج، منهج اولش هشت تا مشعر است، منهج دومش چهار تا مشعر

است، منهج سومش سه تا مشعر است.

حالا وقتی می‌آییم مشاعر قبلی را در نظر می‌گیریم، می‌بینیم مشعر سوم هشت تا شاهد دارد که بحث اصالت

وجود است. مشعر چهارم «فی دفع شکوک اوردت علی عینیة الوجود»^۷، که بحث شبهات بحث اصالت وجود است

از صفحه ۲۰ کتاب ما دارد مطرح می‌شود، مشعر چهارم است هشت تا عنوان سؤال دارد. باز مشعر هفتم هم هشت

تا است. کتاب‌شناسی ما تمام شد؛ یعنی ملاصدرا در مقدمه نگفته خاتمه داریم و حال اینکه خاتمه دارد. ملاصدرا

در مقدمه گفته که من دو تا موقف دارم و هر موافقی مشاعری دارد، نداریم!

نه عنوان موقف اول را داریم و نه عنوان موقف دوم را داریم!

ظاهر این است که ما ذیل عنوان مشعر، نباید مشعر داشته باشیم و حال اینکه در مشعر هشتم که آخرین مشعر

است، ما آمدیم با واسطه مشعر داریم؛ یعنی زیر عنوان مشعر هشتم سه تا منهج داریم و زیر هر یک از این منهج‌ها

باز چند تا مشعر داریم!

اگر بخواهیم مشعرهای کتاب را بشماریم طبیعی است که مشعر یک، دو، سه، چهار، پنج، شش، هفت، حالا هفت

و هشت = ۱۵ و پانزده و چهار = ۱۹ و نوزده و دو = ۲۱. ما ۲۱ تا عنوان مشعر داریم در کتاب. شاهدها را اگر

بخواهیم در نظر بگیریم که ما چند تا شاهد در کتاب داریم؟

این‌جا هشت تا شاهد در کار هست. در هفتمی هم هشت تا شاهد در کار است که هشت و هشت، ۱۶ تا است.

ما شانزده تا عنوان شاهد داریم. اگر بخواهیم سؤالات را در نظر بگیریم، هشت عنوان سؤال داریم، سه عنوان منهج

داریم، یک عنوان فاتحه داریم، یک عنوان خاتمه، مجموعاً شد شش. یک فاتحه و ۲۱ مشعر و ۱۶ شاهد و ۸ سؤال

و ۳ منهج.

یک فاتحه است که همه اینها زیر مجموعه فاتحه قرار می‌گیرد. موقف‌ها پریده است!

یک خاتمه است که آن هم یکی بیش نیست. ۲۱ تا مشعر داریم، ۱۶ تا شاهد است، هشت تا سؤال است و سه تا هم منهج است. بخوایم عناوین را سر هم کنیم چیش این می‌شود که چهار و هشت = ۱۲. دوازده و شانزده می‌شود = ۲۸. بیست و هشت و بیست و یک چقدر شد؟

۵۰. مجموعاً ۵۰ عنوان ما در کتاب داریم که البته عنوانی مثل عنوان فاتحه همه کتاب زیر مجموعه‌اش است. عنوانی مثل عنوان خاتمه، نه مشعری و نه شاهدی و هیچ زیر مجموعه‌ای ندارد، چه اینکه بعضی از مشاعر دیگر ما هم این چنین است.

این ساختار کتاب بود از نظر عناوین. می‌خواهیم ساختار کتاب را بفهمیم از نظر موضوعات مطروحه در کتاب. شاید با من قبلاً هم درس خواندید، من یکی از عادت‌هایی که معمولاً دارم سر کلاس که صبیۀ ما هم می‌گفت که من از این استفاده می‌کنم و برایش جالب بود، این بود که چون مطالب علمی مسلسل و پشت سر هم می‌آید و گاهی به تعبیر عرفی در هم بریده می‌شود؛ یعنی در هم قاطی می‌شود و خلط می‌شود، سؤال و اشکال و مطلب، لذا یکی از کارهایی که استاد باید موقع تدریس بکند، این است که دائماً به شاگرد بفهماند که شاگرد در کجا الان ایستاده است؟

مثل اینکه ما در یک سفری می‌خواهیم الان از روی GPS بفهمیم یا از روی نقشه بفهمیم که الان کجا هستیم؟ مخلوط نشویم و قاطی نکنیم و این می‌طلبد که انسان نسبت به کل کتاب و کل مباحث یک کتاب، یک الهامی و یک توجهی داشته باشد که ما الان کجا هستیم؟

ساختاری از کتاب در ذهنش باشد. آدم‌های فنی وقتی یک کتابی را می‌خواهند ارزش‌گذاری کنند، موضوع کتاب را به اضافه نویسنده به اضافه فهرست؛ در کنار این سه تا رفرنس‌ها است که حالا از چه منابعی استفاده کرده است. فهرس آخر کتاب این جوری است که خیلی سریع می‌تواند ارزش‌گذاری کند. کتاب مثلاً نوشته مال علامه طباطبایی است که نویسنده مشخص است، موضوع تفسیر است مثلاً، رفرنس‌ها صدها کتاب است، این برایش خیلی می‌تواند جذاب باشد.

در کتابی که ما الان داریم می‌خوانیم که بحث مشاعر ماست، ما عناوین پنجاه‌گانه کتاب را دانستیم. در این جزوه‌ای که خدمت شما دادند، یک دور می‌خواهیم موضوعات را باهم چک کنیم که ببینیم چه بخشی از فلسفه در این کتاب مورد بررسی است؟

عرض کردم در این کلاس موضوع اصلی ما کتاب مشاعر است؛ یعنی بحث حکمت متعالیه است، آن هم با محوریت کتاب مشاعر.

ما یک عنوان را عملاً ذکر نکردیم که اگر آن عنوان را هم در نظر بگیریم، چرا ذکر نکردیم؟

چون خود مرحوم ملاصدرا به آن عنوان نداده بود. ولی ما اگر بخوایم به آن عنوان بدهیم، عناوین کتاب ۵۱ تا می‌شود که این عنوان چاره‌ای هم نیست باید بالآخره کتاب یک مقدمه هم دارد. مقدمه کتاب غیر از فاتحه کتاب است در این کتاب که حالا فاتحه کتاب که آمده همه کتاب را در بر گرفته است. در حقیقت مرحوم ملاصدرا یک مقدمه هم دارد که حالا من در نظر داشتم وقتی فهرست را دیدیم، مقدمه را بخوانیم، ببینیم که صدرای در این مقدمه چه می‌خواهد بگوید؟

گرچه حالا زیراکس هم نشد مقدمه، چون نمی‌دانستیم می‌رسیم یا نه!

عبارت را ببینید: «کتاب المشاعر تصنیف ملاصدرای شیرازی»، کتاب مشاعر تصنیف ملاصدرای شیرازی است. حالا آیا این کتاب پسوند هم دارد یا نه؟

یا فقط کتاب المشاعر است، یا اینکه پسوند هم دارد؟

این را إن شاء الله به آن می‌رسیم. ظاهراً کتاب پسوند داشته «المشاعر فی» که به مرور زمان این پسوندش افتاده است و ذکر نشده است، یعنی نیامده در متنی که الان ما در کتاب‌های مختلفی داریم. إن شاء الله در مقدمه به تسمیه و وجه تسمیه‌ای که رسیدیم، اگر من یادم رفت، یادتان باشد که من این بحث را خدمت شما عرض کرده باشم.

«کتاب المشاعر تصنیف ملاصدرای شیرازی»، که عرض کردم از کتاب‌های پراقبال ملاصدرا است. شاید برای شما قابل توجه باشد بخشی از کتاب‌های صدرای در زمان من و در زمان ما برای اولین بار چاپ شد!

آقای ناجی اصفهانی چاپ کرد، قبلش چاپ نشده بود. بعد هم کنگره صدرای آمد و همتی کرد و دستی به چپ گشود، این قدر صدرای مظلوم است. به بعضی از کتاب‌هایش خیلی اقبال شده است. مشاعر که نسخ متعددی دارد، شروح متعددی دارد، از کتاب‌هایی است که زود ترجمه فارسی شد و ترجمه هم متعدد دارد، ترجمه به فرانسه شد که جناب پروفیسور هانری کربن ترجمه کرد و در بعضی از دانشگاه‌ها هم متن کلاسیک بود.

«الفتاحه في تحقيق مفهوم الوجود وأحكامه وإثبات حقيقته وأحواله»، اگر خدا بخواهد من میلم این است که بحث الهیات بالمعنى الأخص این کتاب را بخوانیم، چون معمولاً بخش الهیات بالمعنى الأعم در کتاب‌های بدایه و نهایه و منظومه و اینها خوانده می‌شود، الهیات بالمعنى الأخص کمتر دیده می‌شود. ما هم به همه این کتاب نمی‌رسیم و علی القاعده باید نسبت به بخش‌های اولی آن یک گزارشی داشته باشیم، بخش آخرش را حالا یا کتاب را تهیه می‌فرمایید یا تکثیر می‌کنند برای شما و خوانده می‌شود.

پس فاتحه کتاب که فرموده بود کتاب من یک فاتحه دارد و دو تا موقوف، یک سرآغاز دارد و دو تا ایستگاه. در این سرآغاز بحث در سه چیز است: تحقیق مفهوم وجود، تحقیق احکام وجود، اثبات حقیقت و احوال وجود. من بخواهم این فاتحه را تلخیص کنم، این جور می‌گویم: «فی تحقیق الوجود مفهوماً ومصداقاً»، خیلی شیرین. یا «فی تحقیق الوجود ذهنياً وعیناً».

یعنی چه؟

یعنی بحث پیرامون دو بخش است؛ یک بخش مربوط به مفهوم وجود است، یک بخش مربوط به مصداق وجود است.

«المشعر الأول: فی بیان أنه غنی عن التعریف»، داریم از رو می‌خوانیم. توضیح مختصری دارم من می‌دهم، فهرست را و ساختار کتاب را از نظر موضوع و محتوا، از نظر عنوان فهمیدیم. خلطی هم که در این عناوین بود را دیدیم و کاملاً من توضیح دادم. از نظر محتوا و موضوع داریم بررسی می‌کنیم. «المشعر الأول: فی بیان أنه غنی عن التعریف»، مشعر نخست در بیان این نکته است که وجود مفهوماً از تعریف غنی و بی‌نیاز است. به کتاب ما این مشعر، دو صفحه بیش نیست. مفهوم وجود بی‌نیاز از تعریف است. حالا بعد که رسیدیم به توضیح گذرا، از روی متن کتاب خواهیم خواند و می‌فهمید که چه می‌خواهد بگوید! همان بحثی که حاجی سبزواری داشت:

«وکنهه فی غایة الخفاء ۵»

«مفهومه من اعراف الأشياء»

همان بحث است.

«المشعر الثاني: فی کیفیة شموله للأشیاء»، مشعر دوم در این است که این مفهوم وجود یا این حقیقت وجود چگونه شامل اشياء است؟

می‌خواهد بگوید که ما در مقابل کلی مفهومی، یک کلی وجودی داریم. کلی به معنی سعه وجودی و حقیقت وجود به این معنا سعه وجودی دارد. این مشعر هم یک صفحه است. کل این مشعر یک صفحه است. چه شد؟

مشعر اول مفهوم وجود نیاز به تعریف ندارد؛ نه جنس دارد، نه فصل دارد، نه عرض عام است، نه عرض خاص است، نه نوع است. مشعر دوم حقیقت وجود شمولش چگونه شمولی است؟ می‌خواهد بگوید که کلی سعی است. وجود منبسط است.

«المشعر الثالث: فی تحقیق الوجود عیناً»، الآن شما بخواهید با علم الآن انان این مشعر سوم را اسم بدهید، می‌گویید: «فی اصالة الوجود»!

«فی تحقیق الوجود عیناً»، یعنی «فی اصالة الوجود»، اسمش اصالة الوجود است. من دارم می‌نویسم که همین جور جلو برویم. اگر فلسفه خوب خوانده باشید، می‌دانید که مرحوم ملاصدرا در مجموع آثارش بر اصالت وجود، یازده تا برهان اقامه کرده است. قبلاً این را گفتم، دارم تکرار می‌کنم که یکی از هنرهای صدرا این بوده که ابداع می‌کند، ابتکار می‌کند، بعد می‌آید روی این ابداع و ابتکار دلیل می‌آورد و برهان می‌آورد، مطلب کالبدیهی می‌شود. شاهد اول یعنی دلیل اول. شاهد دوم یعنی دلیل دوم. شاهد سوم یعنی دلیل سوم. هشت تا شاهد ذیل مشعر سوم ایشان دارند؛ یعنی هشت دلیل دارند بر اصالت وجود ارائه می‌کنند. این مشعر، ۹ صفحه است.

پس مشعر اول دو صفحه است، مشعر دوم یک صفحه است، مشعر سوم با هشت تا شاهد ۹ صفحه است و مهم‌ترین بحث کتاب هم به حساب می‌آید. تا آن جایی که من یادم هست اگر اشتباه نکنم در هیچ یک از آثار صدرا بحث کلیدی اصالت وجود که فصل ممیز حکمت متعالیه است، مثل مشاعر ذکر نشده است به این طول و تفصیل، حتی در اسفار. اسفار جلد یک را شما ببینید، می‌بینید که بحث اصالت وجود را که به این طول و به این تفصیل نداریم، چرا؟

چون مشعر چهارم ادامه مشعر سوم است؛ یعنی پاسخ به شبهات بحث اصالت وجود است. در مشعر چهارم صدرآ آمده هشت تا سؤال را پاسخ می‌دهد.

مشعر چهارم عناوین زیر مجموعه‌اش «سؤال» است.

«سؤال جواب، سؤال جواب!»

این مشعر مجموعاً هفت صفحه است و شاید یک مقدار هم بیشتر است. مشعر چهارم هفت صفحه که دارد در حقیقت شبهات اصالت وجود را پاسخ می‌دهد.

من از شما اگر پرسیم ببینید ۹ صفحه در بحث اصالت وجود داشتیم، ۷ صفحه هم شبهات اصالت وجود است، این می‌شود ۱۶ صفحه. آن کیفیت شمول وجود برای اشیاء که یک صفحه بود، مشعر دوم، آن هم در بحث اصالت وجود می‌گنجد، چون بحث از حقیقت گسترده وجود است؛ می‌شود ۱۷ صفحه. «فی کیفیت اتصاف الماهیه بالوجود»، که می‌رسیم مشعر بعد، آن هم مقدمه بحث اصالت وجود است. مشعر ششم و هفتم هم از توابع بحث اصالت وجود است. ببینید صدرآ دارد بیست و چند صفحه را درباره اصالت وجود بحث می‌کند به این کیفیت. این هر کجا پیدا نمی‌شود.

پس مشعر هفتم سؤالاتی دارند، یعنی شبهاتی درباره اصالت وجود است. عنوان این مشعر می‌شود شبهات اصالت وجود و ۷ صفحه هم بیشتر نیست. به سراغ مشعر پنجم می‌رویم.

«فی کیفیت اتصاف الماهیه بالوجود»، بحث بسیار مهم و از مباحث مقدمی بحث اصالت وجود است و مجموعاً ۵ صفحه است. من آن وقتی که داشتیم درآمدی بر حکمت صدرایی را می‌خواندیم، راجع به اصالت وجود صحبت شد، نکته‌ای را شاید اشاره کنم، حالا یک مقداری همان را باز کنم؛ این بحث اصالت وجود بحث کلیدی در فلسفه است؛ یعنی اصلاً امروزه فلسفه‌ای بدون بحث اصالت وجود قابل طرح نیست. اما این بحث یک دفعه به ذهن بشر نیامده است؛ آرام آرام در ذهن بشر شکل گرفته است. یکی از مقدمات این شکل‌گیری همین بحث است، یعنی «کیفیت اتصاف الماهیه بالوجود»، چطور ماهیت به وجود متصف می‌شود؟

سؤال هم خیلی روشن است. حالا ما الآن نمی‌خواهیم توضیح بدهیم، بعداً اینها را مرور گذرا خواهیم کرد. الآن من به شما می‌گویم که شما گزاره را بگو، می‌گویند انسان هست، خورشید هست، درخت هست، خاک هست، طلا هست، نقره هست. فیلسوف آمده فکر کرده که یعنی چه؟

می‌گویند طلا هست، آب هست. «آب» می‌شود ماهیت، «هست» می‌شود وجود. آب چون موضوع قرار گرفته و وجود چون محمول قرار گرفته، قاعده فلسفی چه بود؟

«ثبوت شیء لشیء فرع ثبوت المثبت له»^۶، پس این آب باید باشد تا وجود بر آن حمل بشود. اگر آب هست، به چه وجودی هست؟

به همین وجود؟

تقدم شیء بر نفس است!

به یک وجود دیگر؟

تسلسل است. چگونه پس بگوییم که ماهیت به وجود متصف می‌شود؟

این از طلا بحث وجود و ماهیت است، یعنی بحث اصالت وجود. یعنی اینکه اصلاً ارتباط ماهیت و وجود چه ارتباطی است؟

ارتباط «آب هست»، مثل ارتباط «زید نویسا است» است؟

مثل «انسان کاتب است» است یا نه؟

فرق هل بسیط، هل مرکب، رابطه وجود و ماهیت، قاعده فرعی، قاعده فرعی درست است یا قاعده استلزام که بعضی گفتند؟

این آرام آرام آمده ذهن میرداماد را قلقلک داده، بحث اصالت وجود مطرح شده و میرداماد شده اصالة الماهوی. صدرای مرید میرداماد شده اصالة الماهوی. در الهادیة الاثیریة می‌گوید اصالة الماهوی است. می‌گوید: «و کنت شدید الذب عنها»^۷، من از آن پروپاقرص‌های مدافعین اصالة الماهیه بودم، چون اهل سلوک است، اهل عرفان است، اهل تجلیات است، قلبش کار می‌کند، از عالم افاضه شده به بحث اصالت وجود.

حالا که آمده بحث اصالت وجود را حدس زده، به سراغ ادله‌اش آمده و یازده برهان بر آن اقامه کرده و جوری این را بدیهی کرده که الآن هر کس می‌گوید من اصالة الماهوی هستم، می‌گویند این فلسفه را نمی‌فهمد!

حالا همین است؟

نه. یک آقایی گفته بود که تغییر علوم خیلی سخت انجام می‌شود. یک گوشه‌ای، یک جایی، یک نفری، یک چیزی را خدا به کله‌اش می‌اندازد، می‌بینید که علمی را زیر و رو کرد. نیوتن است، نشسته زیر درخت سیب، یک سیبی می‌افتد، حالا بحث گرانش زمین، جاذبه زمین، تمام سیستم هیئت بطلمیوسی را به هم می‌ریزد با همین افتادن سیب و یک حدس و لذا شهید ثانی نکته خیلی خوب دارد، می‌گوید: خودکم‌بین نباشید اولاً، بزرگی بزرگان شما را مقهور نکند، تا مطلبی را نفهمیدید نپذیرید. مقلد نباشید مخصوصاً در فلسفه و حکمت. ثانیاً چیزی به ذهنتان رسید بنویسید، قید کنید، صید کنید، چرا؟

می‌گوید: ممکن است این افاضه فقط برای یکبار در جهان هستی صورت بگیرد، آن هم به ذهن تو باشد. نمی‌نویسی، یادت می‌رود. حالا خدا دویست سال دیگر به ذهن کسی بیاندازد یا نیاندازد! می‌گوید: خودکم‌بین نباشید. وقتی چیز جدیدی به ذهن شما رسید مکتوب کن.

می‌دانید که قانوناً عرض می‌کنم، اینهایی که شاعر هستند خیلی از آنها اولاً ماعر هستند! این قدر معر گفته تا تبدیل به شعر شده است!

آدم یک دفعه نظریه پرداز که نمی‌شود. همین نظراتی که به ذهنش می‌رسد را نباید نادیده بگیرد. گرچه پیش استاد مطرح کند و استاد بگوید که این اشتباه است به این دلیل، این مشکل ندارد، نترسد، اگر نظر نوعی به نظرش رسید در بحث اصالت وجود، مدت‌هاست که من معتقد به اصالت عدم هستم. به نظرم خودم هم دلیل دارم. تا به کسی می‌گوییم که من اصالة العدمی هستم، می‌خندد!

ولی روی این ایستادم و به نظر خودم هم روی این برهان دارم. نظر اصل وجود را من قبول ندارم، می‌گویم که با یک تسامح همراه است. اصالة الماهیه که هیچ؛ اما اصالة العدم هست.

حالا هر چه که به ذهنم می‌رسد همان اول می‌گفتم که این چرت و پرت‌ها چیست، نمی‌شد. نه، این طور نباشید. در این کتاب سیر و سلوک، اصل طرح اول تا آخرش ابداع است. خیلی اذیت شدید تا به این جا برسد که پنج بخش بشود و هر بخش چطور تنظیم بشود؟

ولی اگر انسان کار را کنار بگذارد، از دست می‌رود.

صدرا این کار را کرد. آمد به سمت اصالت وجود، تمام فلسفه را زیر و رو کرد. برای رسیدن ذهن بشر به بحث کلیدی اصالت وجود که الآن شاید در جهان اندیشه، ما بحثی به این تأثیرگزاری نداشته باشیم، یکی از تلنگرها این بحث است که حالا رابطه چیستی و هستی چیست، اتحاد است، انضمام است، مثل موضوع و عرض است، مثل

نفس و بدن است، اصلاً اینها متحدند، اصلاً حقیقت و مجاز است؟

می‌خواهم بگویم که این بحث، بحث بسیار خوبی است که پنج صفحه را در این کتاب گرفته است.

«المشعر السادس:» عبارت را می‌خوانم، شما هم ببینید: «فی أن تخصیص أفراد الوجود و هویاتها بماذا، علی سبیل

الاجمال»، اینکه افراد وجود و هویات وجود تعین و تخصص پیدا می‌کنند، این تعین و تخصصشان به چیست؟ این هم یک بحث قابل توجهی است. این بحث چهار صفحه است، در این کتاب چهار صفحه را این اشغال کرده است. جناب صدرا در این بحث از ابن سینا در تعلیقات، در مباحثات مطالبی دارد که قابل توجه است.

امروزه بعضی از متأخرین مثل آقای فیاضی معتقدند که این بحث در حکمت متعالیه با تأثر از اصالت ماهیت مطرح شده است. آقای جوادی هم به این مطلب تصریح کردند؛ یعنی از رسوبات بحث اصالت ماهیت است. وگرنه علی القاعده این بحث به این کیفیت نباید مطرح می‌شد که حالا ما وقتی آن گزارش گذرا را از کتاب داشته باشیم، إن شاء الله به آن خواهیم پرداخت.

«المشعر السابع:» از مشاعری که حرفش بیشتر است. عبارت را ببینید: «فی أن الأمر المَجْعول بالذات من الجاعل

والفائض من العلة هو الوجود دون الماهیه»، اگر بنخواهید شما این را امروزی بنویسید کنارش می‌نویسید: «فی الجعل»، بحث، بحث جعل است. مجعول چیست؟

یادتان هست که سه تا نظر بود؟

مجعول وجود، یک؛ مجعول ماهیت، دو؛ مجعول اتصاف ماهیت به وجود، سه. عناوین امروزی‌اش می‌شود: «فی الجعل».

آن بالایی را من نوشتم ولی به شما نگفتم!

شما هم بنویسید که عنوان امروزی مشعر ششم این می‌شود: «فی تخصیص الوجود».

در بدایه (مرحله اول فصل ۴) و نهاییه (مرحله اول فصل ۵) داریم: «بماذا يتخصص الوجود»، وجود به چه چیزی تخصص پیدا می‌کند؟
این بحث، بحث مهمی است. مرحوم آقای سبزواری تصریح دارد که این بحث از ثمرات بحث اصالت وجود نیست. آقای مطهری اصرار دارد که نه، این از ثمرات بحث اصالت وجود هست؛ یعنی چه؟
یعنی شما نمی‌شود اصالة الماهوی بشوی بگویی که مجعول وجود است. نمی‌شود اصالة الوجودی بشوی بگویی مجعول ماهیت است. بین حاجی و بین آقای مطهری در این زمینه دعواست، حق هم با شهید مطهری است. چون بحث، بحث مهمی بود، صدرا می‌خواهد هشت تا دلیل اقامه کند. بر اصالت وجود هشت تا دلیل اقامه کرد، این جا هم هشت تا دلیل. ببینید: شاهد اول، شاهد ثانی، شاهد ثالث، رابع، خامس، سادس، سابع، ثامن. دارد ادله بر این مطلب اقامه می‌کند و سعی کرده که مثلاً محکم حرف بزند.
این مشعر هفتم مثل اسمش هفت صفحه است. هفت صفحه کتاب را به این چاپ ما این مشعر هفتم اشغال کرده است.

«المشعر الثامن»، که حالا این جا به هم ریختگی کتاب شروع می‌شود!

حالا تصور من بر این است که بعضی از عناوین در این کتاب افتاده است یا صدرا می‌خواسته بعداً این عناوین را تنظیم کند. احساس من این است. این جور می‌فهمم. یک پیشنهادی هم راجع به تدوین کتاب دارم که حالا خواهم گفت. ولی به هر حال در مشعر هشتم ما به مشکل می‌خوریم. روی تخته هم نوشتیم.

عنوان مشعر هشتم را بخوانیم: «فی کیفیتة الجعل والافاضة واثبات البارئ الأول وأن الجاعل الفيض واحد لا تعدد فيه ولا شريك له»، یعنی چه؟

یعنی ما تا الآن بحثمان در الهیات بالمعنی الاعم بود. از این جا وارد چه داریم می‌شویم؟
الهیات بالمعنی الأخص. مرحوم ملا صدرا برای مشعر هشتم سه محور بیان می‌کند: محور ها چیست؟

۱. «فی کیفیتة الجعل والافاضة»، جعل و افاضه و ایجاد چگونه است؟

۲. «فی اثبات البارئ الأول»، اثبات خدا، اثبات مبدأ.

۳. توحید: «فی أن الجاعل الفيض واحد لا تعدد فيه ولا شريك له».

پس ما اگر بخوایم این سه محور را بنویسیم، می‌گوییم:

۱. «کیفیتة الجعل»

۲. «اثبات الواجب»

۳. «براهین التوحید»

سه تا در حقیقت محور در مشعر سوم است. شما دارید می‌بینید مشعر هشتم را، زیر مشعر هشتم چه نوشته است؟
«المشعر الاول»، که گفتیم معنا ندارد!

مشعر که زیر مجموعه مشعر قرار نمی‌گیرد. در کتاب همین است، البته در کتاب این جور است: «وفیه مشاعر»، در این مشعر هشتم خودش مشاعری است، «المشعر الأول»، مشعر اول «فی نسبة المجعول المبدع الى الجاعل»؛

مجعول مبدع چطور به جاعل نسبت دارد؟

شما اشارات خواندید یا نه؟

دانش پژوه: بله.

استاد: چه نمط‌هایی را؟

دانش پژوه: چهار و پنج.

استاد: چهار و پنج. عنوان نمط پنجم یادتان هست که چه بود؟

(استاد در پاسخ به سوال یکی از دانش پژوهان می‌فرماید).

استاد: «فی الوجود»، نمط چهارم است.

پنجم: «فی الصنع والابداع»، یادتان آمد؟

قدیمی‌ها می‌گفتند که ما یک مجردات داریم، اینها مبدعات هستند. یک مادیات و جسمانیات هستند، اینها مکونات هستند. حالا فلکیات یا غیر فلکیات. لذا ما این‌جا عبارت را چه خواندیم: «فی نسبة المجمعول المبدع الی الجاعل»، مَجْعُولی که مَبْدَع است، نسبت به جاعل چه نسبتی دارد؟ نسبتش چیست؟

آن وقت مَجْعُول مَبْدَع را گفته، به مناسبت جسمانیات را هم یک اشاره‌ای کرده است. این شعر اول از معشر هشتم بود.

شعر دوم از معشر هشتم: «فی مبدأ الموجودات وصفاته وآثاره»، در مورد الهیات بالمعنی الأخص، مبدأ موجودات خدا، صفات خدا، آثار خدا. اگر بخواهیم در مقابلش ما چیزی بنویسیم، می‌نویسیم در مورد واجب تعالی ذاتاً و صفةً و فعلاً، معمولاً آثار را در ارتباط با فعل حق به کار می‌برند. پس می‌شود شعر دوم از معشر هشتم: «فی الواجب ذاتاً و صفةً و فعلاً». اگر بخواهیم شعر اول را هم در موردش عنوانی به کار ببریم، من می‌نویسم همان تعبیری که در اشارات داریم: «فی الصنع والابداع».

پس شعر اول از معشر هشتم، «فی الصنع والابداع»، شعر دوم از معشر هشتم، «فی الواجب ذاتاً و صفةً و فعلاً». البته این صنع و ابداع را ایشان در منهج سوم مفصل‌تر وارد می‌شود، منتها عنوان این‌جا هم همین است. حالا این شعر دوم از معشر هشتم «وفیه مناهج»؛ خودش سه منهج دارد. شعر هشتم عملاً چند صفحه است؟ از صفحه ۴۴ شروع می‌شود به کتاب ما، می‌آید تا قبل از خاتمه. ۴۴ تا ۶۷، ۲۳ صفحه است. خود شعر هشتم ۲۳ صفحه است. حالا در آن طرح پیشنهادی خواهیم گفت که اصلاً این شعر، شعر نیست؛ یکی از آن مواقف است. گفته بود که دو تا موقف داریم، این عناوین مواقف یا تحریف شده یا پریده است!

حالا سه منهج داریم؛ در منهج اول: «فی وجوده تعالی و وحدته»، اثبات واجب و اثبات توحید. ما می‌نویسیم: «فی اثبات الواجب و توحیده». در حقیقت بحث اثبات واجب و توحید واجب است. می‌دانیم، این نکته را نمی‌دانم در کتاب‌های قبلی به شما گفتم یا نگفتم!

ما یک اثبات واجب تعالی داریم، کون تام: «خدا هست». مرحله دوم بحث صفات واجب است. یکی از صفات شده تافته جدا بافته؛ یعنی یکی از صفات را برده‌اند در محدوده اثبات واجب و اثبات ذات. با آن یک تعامل دیگری کأن کرده‌اند و آن عبارت است از توحید. توحید از صفات واجب است، باید در محدوده صفات ذکر بشود، چه در کتب کلامی معمولاً و چه در کتب فلسفی چنین نمی‌کنند و توحید را در مرحله ذات انداختند؛ یعنی وقتی می‌خواهند از صفات شروع کنند، می‌آیند سراغ حیات و علم و قدرت و اراده و سمع و بصر و کلام و می‌آیند پایین. بحث توحید می‌رود در بحث ذات واجب تعالی.

امروزه می‌خواهند فرق‌گذاری کنند، بحث اثبات واجب و توحید را خدایابی تعبیر می‌کنند و بحث صفات واجب را خداشناسی. بحث صفات و افعال را بحث خداشناسی تعبیر می‌کنند و بحث اثبات واجب و صفت توحید را خدایابی؛ لذا شما این‌جا دقت می‌فرمایید که منهج اول «فی وجوده تعالی و وحدته»، بحث وجود واجب تعالی و وحدت واجب تعالی است. «وفیه مشاعر!» خیلی بانمک شد!

شعر دوم زیر مجموعه شعر هشتم، این شعر دوم سه تا منهج دارد، هر منهجی باز شعر دارد که روی تخته کشیدم که فقط منهج اول باز هشت تا شعر دارد. هشت تا شعر برای منهج اول است. «المشعر الأول»، شعر اول «فی اثبات الواجب جل ذکره و فی آن سلسله الوجودات المجمعولة یجب أن تنتهی الی واجب الوجود»؛ اثبات واجب، من اگر بخواهم باز نویسی کنم، می‌نویسم: «فی اثبات الواجب واستحالة التسلسل»، این جور می‌شود. یعنی «فی آن سلسله الوجودات المجمعولة یجب أن تنتهی الی واجب الوجود»، یعنی استحالة تسلسل در علل طولی، در علل فوقانی.

این نکته را عرض کنم که حالا بعداً به آن می‌رسیم؛ ببینید بحث تسلسل از بحث‌هایی است که دو جور می‌شود با آن برخورد کرد:

۱. مقدمه بحث اثبات واجب باشد.

۲. نتیجه بحث اثبات واجب باشد.

یعنی چه؟

یعنی من می‌توانم بگویم که آقا، تسلسل باطل است. چون تسلسل باطل است، خدا هست. چه شد؟ بگویم: تسلسل باطل است و چون تسلسل باطل است خدا هست. این نظر دقیق است. نظر أدق چیست؟ بگویم: خدا هست، پس تسلسل باطل است. از آن طرف است. نظیر برهان إن و لم بود، برهان إن و لم نیست، عرض می‌کنم که نظیرش است. می‌توانم بگویم: تسلسل باطل است پس خدا هست. می‌توانم بگویم: خدا هست پس تسلسل باطل است. این نظر أدق است.

می‌دانید که اصولیین نجف بعضاً قائل‌اند به اینکه تسلسل باطل نیست؛ یعنی می‌گویند که ما برهان بر استحاله دور داریم، برهان بر استحاله تسلسل نداریم. به آنها باید گفت که خود ادله اثبات واجب دلیل است بر بطلان تسلسل. این را بعضی از جاها صدرا بر آن تصریح کرده و افتخار کرده که من برهانی دارم بر واجب اقامه می‌کنم که این برهان می‌آید با اثبات واجب، تسلسل را باطل می‌کند نه بالعکس.

«المشعر الثاني: في أن واجب الوجود غير متناهي الشدة والقوة»، واجب الوجود از نظر شدت و قوت متناهی نیست. «وأن ماسواه متناه محدود»، واجب الوجود شدة و قوة لايتناهي است و ماسوای او هر چه باشد متناهی است. من می‌خواهم عنوان بدهم، می‌نویسم: «في عدم التناهي الواجب وتناهي الممكن»، واجب متناهی نیست، ممکن متناهی هست. «المشعر الثالث: في توحيدته تعالى»، آمدیم سراغ توحید. مجبور هستیم که عبارات را بخوانیم، چون وقت ما تمام است.

«المشعر الرابع: في أنه المبدأ والغاية في جميع الأشياء»، خدای متعال هم اول است هم آخر است. آیه قرآن چه بود: «هُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ»، اگر بخوایم این را عنوان بدهیم می‌گوییم: «في مبدأيته تعالى وآخرته»، هم مبدأ است، «هُوَ الْأَوَّلُ»، هم غایت است، «وَالْآخِرُ».

«المشعر الخامس: في أن واجب الوجود تمام كل شيء»، واجب الوجود تمام هر چیز است. چه زمانی واجب الوجود تمام هر چیز است؟

به یک معنا یعنی «غاية الغايات» است. «وجود الوجودات» است. «نهاية النهايات» است. «فورانوار» است. «المشعر السادس: في أن واجب الوجود مرجع كل الأمور»، مرجع همه امور است، چون بسیط الحقیقه است.

«المشعر السابع: في أنه تعالى يعقل ذاته ويعقل الأشياء كلها من ذاته»، خدای متعال عاقل خودش است و عاقل هر چیزی غیر از خودش است. اتحاد عقل و عاقل و معقول در مورد خدا را همه قائل هستند.

«المشعر الثامن» که مشعر آخر است، «في أن الوجود بالحقيقة هو الواحد الحق تعالى»، بحث مهم وحدت وجود است که آخر همین مشعر ایشان می‌گوید: «إياك أن تزلّ قدمك من استماع هذه العبارات وتوهم أن نسبة الممكنات إليه تعالى بالحلول والاتحاد ونحوهما». نه، نه، نه!

که این بحث اصلاً در حکمت صدرایی مثل الماس شرق است. یک الماس شرق است در مشهد که می‌درخشد! اصلاً با تمام حکمت صدرایی فرق می‌کند. در اسفار، پایان جلد دوم، در مباحث علیت این بحث را مطرح کرده است، در مشاعر یک گوشه‌ای در این وسطها مشعر هشتم از منهج اول از مناهج سه‌گانه مشعر دوم از مشعر هشتم. حالا اگر بخوایم این را بنویسیم، کنارش می‌نویسیم: «في وحدة الوجود»، بحث وحدت وجود است.

«المنهج الثاني: في نيل من أحوال صفاته تعالى»، بخشی از احوال صفات خدای متعال است که سه تا مشعر دارد.

«المشعر الاول: في أن صفاته تعالى عين ذاته»، اتحاد صفت و ذات است.

«المشعر الثاني: في كيفية علمه تعالى بكل شيء على قاعدة مشرقية»، بحث علم پروردگار است و از مباحث مردافکن است که ما علم قبل از ایجاد را تفصیلاً می‌خواهیم، ثابت کنیم کار مشکلی است.

«المشعر الثالث: في الإشارة إلى سائر صفاته الكمالية»، سایر صفات کمالیه یعنی بحث قدرت است، بحث دیگر

است. «المشعر الرابع: في الإشارة إلى كلامه تعالى وكتابه»، اشاره به اینکه خدا متکلم است، یعنی چه؟

خدا کاتب است یعنی چه؟

فرق کتاب و کلام!

می‌دانید که علم کلام را کلام گفتند، به خاطر همین. اولین بحثی که در علم کلام مطرح بوده، این است که خدای متعال بالاخره متکلم است یا نه؟ کلامش قدیم است یا حادث است؟

از آن مسائل خونبار است. هزاران نفر در مورد کلام الهی گردن زده شدند و در خون خودشان غلطیدند و لذا هم در روایات ما خیلی از اهل بیت (علیهم السلام) سؤال شده که آقا، کلام خدا قدیم است، کلام خدا حادث است؟ متکلم رفته سراغ کلام نفسی که حالا کلام نفسی یعنی چه؟ کلام خدا با اراده خدا چه ربطی دارد؟ بحث مفصلی است که حکومت‌ها هم از این بحث حساسی سوء استفاده کردند.

«المنهج الثالث»، که در کتاب شما یک صفحه دارد باقی را یادشان رفته زیرا کس بگیرند، مجموعاً سه تا مشعر دارد.

دانش‌پژوه: برای ما گرفته شده است.

استاد: آنکه به من دادید که نبود!

دانش‌پژوه: دقیقاً پشت برگه است.

استاد: بله آمده است، درست شد. منهج سوم «فی الاشارة الى الصنع والابداع»: بحث فعل الهی است. ذات را

گفتم، صفت را گفتیم، منهج سوم منهج صنع و ابداع است که سه تا مشعر دارد: «المشعر الاول: فی فاعلية الفاعل والمشعر الثاني: فی فعلیه تعالی»؛ فاعلیت خدا چه نوع فاعلیتی است؟

به رضا است، به تجلی است، به عنایه است؟

مشعر دوم در فعل پروردگار است که فعلش امر است و خلق است. امر یعنی چه؟

خلق یعنی چه؟

این مشعر است که مرحوم صدرا (رحمة الله علیه) به نقلیات هم می‌پردازد، روایات و آیات.

«المشعر الثالث» که مشعر آخر است «فی حدوث العالم»، که از بلواترین بحث‌های فلسفه و کلام است که قبلاً خدمت شما راجع به آن حرف زدیم، ایشان هم بحث حدوث عالم را باز با روایات مشفوع می‌کند در کنار همدیگر. یک خاتمه‌ای هم دارد که برهان صدقین را در آن یک مقداری می‌خواهد به کرسی بنشانند.

این مجموعه کتاب مشاعر است. هم عناوینش را دیدیم، هم موضوعات را بررسی کردیم. می‌بینید بسیار در بعضی از بخش‌ها مختصر است و بسیار در بعضی از بخش‌ها مفصل است. مفصل‌ترین بخش‌ها هم بحث اصالة الوجود است. انصاف این است که بحث اصالت وجود را ایشان در این کتاب مفصل مطرح کرده است.

حالا ما برای جلسه بعد برای بحث عرفان خودمان کتاب اصطلاحات کاشانی را می‌خواهیم و باید بگوییم زیرا کس کنید. اصطلاحات صوفیه کاشانی محور اصلی درس عرفان است یا باید بخرید. برای این جلسه ما هم حتماً کتاب مشاعر را می‌خواهیم، اگر نداشته باشید به مشکل برمی‌خورید.

«اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ»

فهرست منابع

۱. کتاب المشاعر، ص ۵.
۲. کتاب المشاعر، ص ۶.
۳. کتاب المشاعر، ص ۶۷.
۴. سوره بقره، آیه ۱۴۸.
۵. منظومه ملاحادی سبزواری، ج ۲، ص ۵۹.
۶. قواعد کلی فلسفی در فلسفه اسلامی (ابراهیمی دینانی، غلام حسین)، ج ۱، ص ۱۵۹.
۷. الحکمة المتعالیة فی الأسفار العقلیة الأربعة، الملا صدرا، ج ۱، ص ۴۹.
۸. سوره حدید، آیه ۳.
۹. کتاب المشاعر، ص ۵۳.